

پیشگفتار

گفتمان برسرچالش قومی و ملی در سال های اخیر به یکی از گفتمان های پراز کشاکش سیاست ایران تبدیل شده است. رویدادهای اخیر خوزستان و کردستان نیز گواهی بر اهمیت این گفتمان اند. پاره ای از شرکت کنندگان در این گفتمان را باور براین است که «ایران کشوری است کثیر المله، که در درازای تاریخ ملت فارس، سیادت خویش را بر دیگر ملل و اقوام ساکن این سرزمین تحمیل کرده است و به ناچار اینک باید به حق این ملل در تعیین سرنوشت خویش تا جدایی باور داشت»؛ و یا «ملت های ترک و کرد و بلوچ و عرب از شرکت در زندگی سیاسی محروم مانده اند و از اینرو، خودمختاری سیاسی و فرهنگی حق طبیعی ایشان است.» گروهی از پان ترکیست ها نیز پرا از این فراتر نهاده و در جستجوی سیادت و با دستکم برابری «ملت اکثریت ترک» بر سیاست، اقتصاد و فرهنگ ایران اند. چاره جویان معتدل این گفتمان نیز با اشاره به واقعیت های نابرابری اقتصادی و اجتماعی میان ساکنان ایران و محرومیت های مردم کردستان، بلوچستان، ترکمن صحرا و اعراب خوزستان، نظامی فدرالیستی را برای اداره ایران پیشنهاد می کنند.

یکی از پیش فرض های این دآوری ها، پذیرش وجود ملتی مفروض به نام ملت فارس است. اگرچه تاکنون کسی رنج تعیین مرزهای جغرافیایی و یا بررسی تاریخ و فرهنگ و پیشینه ساختاری این ملت مفروض را به خود هموار نکرده است. گاه مراد هواداران اندیشه ستم ملی از ملت فارس، رفتار دولت های مرکزی است و گاه ملت فارس به همه کسانی اطلاق می شود که زبان نخستین ایشان فارسی است.

پیش از پرداختن به این گفتمان باید این را روشن کنم که من به برابری حقوق سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همه شهوندان ایران باور دارم. باید برای نابرابری های فرهنگی و اقتصادی میان شهروندان ایران پاسخ یافت. من براین باورم که همه مردم ایران از هر تیره قومی و نژادی که باشند، باید بتوانند با حفظ زبان فارسی که زبان مشترک فرهنگی و اداری بیش از هزارسال تاریخ ایران است، آزادانه و بدور از هرگونه بند و زوری به زبان ها و گویش های مادری خویش سخن بگویند، فرهنگ و سنت های خویش را ارج نهند و پاسداری کنند. من سخت براین باورم که بزرگترین سرمایه ملی جامعه ما همین چندگانگی و آمیزش های قومی و فرهنگی ماست. من سخت براین باورم که تنومندی یک جامعه، درکثرت است و نه در محدودیت. وجود بیش از هزار و اندی تیره قومی و بیش از یکصد زبان و گویش در سرزمین کنونی ایران سرمایه پیشرفت و تنومندی ماست و نه بازدارنده شکوفایی توانایی هایمان.

و اما بررسی این موضوع از افسانه تا واقعیت. گام نخست، روشن ساختن پیشینه تاریخی شکل گیری ایران کنونی است. حقیقت این است که از سیادت اعراب و دست نشاندهانشان در ایران اگر بگذریم، هیچ پژوهشگر و جامعه شناس با انصافی نمی تواند به تاریخ هزار و اندی ساله سنت فرمانروایی پیش از انقلاب مشروطه در فلات ایران بنگرد و با مشاهده نام شاهان و فرمانروایانی چونان قلیچ ئمخاج خان، قلیچ ارسلان، چغرتکین، علا الدین اتسز، طغای بوقاشیچ، طغرلبیک میکابیل سلجوقی، آلب ارسلان چغری، ابوبکر ایلدگز، آلب ارغون خان، قزل ارسلان اوزبک، جلال الدین منکبرنی، گورخان قراختایی و ده ها نام ترکی، ترکمان و مغولی باز اصرار کند که هزار سال است دولت های فارس دمار از روزگار غیر فارس ها در ایران درآورده اند.

پایگاه تئوریک بیشتر کسانی که در این گفتمان شرکت دارند، نگاه به فرایند تشکیل دولت ملی در اروپا است. قرار است بپذیریم که در شرق و به ویژه در ایران، فرایند تشکیل دولت ملی به همان سباق اروپا پیش رفته است. در بخش های بعدی این مقاله، من به بررسی بی پایگی این دآوری خواهم پرداخت.

با این حال، برای روشن ساختن فرایند شکل گیری دولت ملی در ایران و چالش سنت فرمانروایی تا پیش از پیدایش دولت نو در ایران، خویشتن را ناچار از بررسی کوتاهی از تاریخ مناسبات اقوام و دودمان های قومی و ایلاتی در ایران دیدم. دربخش نخست این نوشتار به گونه ای گذرا به بررسی افسانه ستم ملی در درازای تاریخ ایران خواهم پرداخت. دربخش های بعدی این نوشتار به بررسی فرایند آمیزش قومی در ایران پیش از پیدایش دولت مدرن؛ سنت فرمانروایی در ایران پیش از انقلاب مشروطه؛ فرهنگ اسلامی،

فرهنگ ایرانی و زبان فارسی؛ مدرنیته و تشکیل دولت ملی در ایران؛ پان ترکیسم، پان عربیسم، پان ایرانیسم و جهان نو؛ فرایند شهروندیگری و آمیزش قومی پس از انقلاب مشروطه؛ و بغرنج قومی و ملی در ایران کنونی خواهم پرداخت و در پایان به پروژه فدرالیسم را به عنوان راهکاری برای پاسخ به بغرنجی های قومی و ملی در ایران به نقد خواهم کشید.

گفتار نخست

«ستم ملی» در درازای تاریخ

مراد هواداران اندیشه ستم ملی فارسها از سوی ملت مفروض فارس این است که گروهی از مردمان با تاریخ و فرهنگی مشترک و متفاوت از دیگر ساکنان فلات ایران و برخاسته از سرزمین فارس، دولت ها و امیرنشینهای خویش را ایجاد کرده و با ستم فرهنگی، اقتصادی و زبانی و نظامی، روزگار را بر ملت ها و اقوام غیرفارس سیاه کرده اند. نظریه پردازان ستم ملی در اشاره به پیشینه تاریخی ملت فارس گاه به پارت ها رجوع می کنند و گاه ایشان را پرسین یا پارسی می خوانند. پارت ها یا پارتیان، ساکنان آریایی تبار سرزمین تاریخی خراسان بودند که از جنوب دریاچه ارال به فلات ایران کوچیدند. فارس، برگرفته عربی از واژه پارس یا پارسه است (پرسیس در یونانی). پارسه سرزمین باستانی پارساهاست که استان فارس امروزی را دربرداشته است. پادشاهان اشکانی از پارتیان اند و پادشاهان هخامنشی و ساسانی از میان پارسا ها برخاسته اند. یونانیان واژه پارسایا را از همین واژه پارسا برگرفتند و به نادرست آن را به تمام سرزمین ایران نهادند.

در ادبیات پس از اسلام نیز واژه پارسیان گاه به ایرانیان زرتشتی مهاجر هند اشارت دارد و یا به ایرانی به صورت کلی آن. اسناد و نوشته های تاریخ نویسانی از شمار طبری، یعقوبی و مسعودی و ادیبان و شعرا پس از ایشان نیز هنگامی که به پارسیان یا پارسایان اشاره می کنند، منظورشان ایرانیان است.

پس از حمله اعراب مسلمان، سرزمین پارسا ها و پارت ها و دیگر اقوام آریایی و غیر آریایی ساکن فلات ایران به فتح اعراب درآمد و ده ها هزار خانوار از ده ها طایفه عرب در سرزمین پیشین پارت (خراسان)، پارس، تپورستان (تبرستان یا مازندران امروز)، آذربایجان، سیستان و دیگر نواحی ایران اسکان یافتند. خراسان، یا سرزمین پارتها صحنه تاخت و تاز قبایل عرب یمانیه و مضریه شد. سیادت قبایل مهاجر عرب به فارس چنان گسترده بود که به گفته مسالک الممالک استخری حتی خاندان های کهن ایرانی پارسا تبار این دیار، نام های عربی بر خود نهادند: آل جلندی، آل حبیب، آل ابی صفیه، آل ابی زهیر و آل حنظله.

در درازای سال های پس از سیادت خلفای بغداد تا سیادت سلجوقیان، کوشش های گسترده ای در گوشه و کنار ایران برای برپایی حکومت های ایرانی غیر عرب و احیاء فرهنگ و سنت های پیشین صورت گرفت که هیچ یک پایه در احیای سیادت و اقتدارنژادی پارت ها یا پارسایان نداشت و بیشتر بر احیاء استقلال از دست رفته و افتخار به سنت های غیر عرب ایران پیش از اسلام استوار بود. یکی از نخستین نشانه های مقاومت ایرانیان در برابر اعراب نهضت فکری و فرهنگی معروف به شعوبیه است. ایرانیانی مانند اسماعیل نسایی، بشار بن برد تخارستانی، ابونواس حکمی، خریمی سغدی، ابراهیم ممشد اصفهانی و بسیاری دیگر در قالب شعر عرب به ستیز با فرهنگ تازیان و عصبیت نورسیدگان به قدرت برخاستند. همین نهضت فکری بر قیام های سیاسی بعدی و نیز در ادب فارسی دوره های بعد سخت اثر نهاد.

با این حال، هیچ یک از جنبش های نخستین، تاسیس حکومت خالصی از ایرانیان و یا سیادت نژادی معینی را دنبال نمی کرد. سرزمین باستانی تپورهای پیش آریایی، تبرستان، که بیشترین مقاومت هارا در برابر اعراب نشان داد و دیر تر از دیگر بخش های ایران پنیرای اسلام گردید، بزودی پناهگاه سادات عرب تبار خراسان و ری شد. پادشاهی علویان طبرستان را هم همین سادات در پیوند با بازماندگان اسپهبدان و پادگوسپانان تبرستان برقرار ساختند. قیام ابومسلم خراسانی که تبار خویش را به بزرگمهر حکیم می رساند، در پایان کار حکومت اعراب بنی هاشم یا عباسیان را جایگزین امویان کرد. طاهریان که نخستین حکومت نیمه مستقل از بغداد را در خراسان بنا نهادند، بیشتر نگران حکومت خویش بودند تا احیای ایران گذشته! سامانیان نیز که تبار خویشان را به بهرام چوبین ساسانی می رساندند، در زندگی، خطبه به نام خلیفه مسلمان عرب بغداد می خواندند و امیران لشکر و سپهسالاران شان از ترکان ماوراء النهر بودند. زبان فارسی نیز در پارس یا فارس پانگرفت، از سیستان، خوارزم و خراسان برخاست و به

یاری پادشاهان و امیران ترک تبار بالندگی یافت! بیشتر نویسندگان، دانشمندان و شاعران فارسی گوی ایران نیز از خارج از سرزمین فارس برخاستند.

راستی را که بیشتر قیام های محلی این دوران، قیام اسپهبد فیروز درخراسان، قیام بابک خرمی در آذربایجان، قیام حمزه پسر آذرک شاری در سیستان و قیام مازیار نواده ونداد هرمز در تیرستان، در واکنش به ستم خلفای عرب و سرداران ایشان و نیز ستیز با دین تحمیل شده بر مردم این سرزمین ها و پاسداری از فرهنگ و سنن رایج در میان مردم این سرزمین ها بود و نه در راستای تجدید حیات دولت و سیادت از دست رفته «فارسها»! این به ویژه در سیستان که سرزمین سکاهای غیرآریایی است صادق است. از این سرزمین افسانه ای گرشاسب و ظهور موعود سوشیانس، یعقوب لیث برخاست و یکی از نخستین دولت های مستقل ایرانی را بنانهاد. نخستین نشانه های بازگشت زبان فارسی به حوزه شعر و ادب نیز در زمان حکومت او است.

نخستین دولت های مستقل ایرانی را پس از اسلام، صفاریان در سیستان و بخش های مهم جنوبی ایران و سامانیان در ماوراء النهر و بخش هایی از خراسان امروز بنانهادند. یعقوب لیث تبار خویش را به شاهان ساسانی می رساند. سامانیان که تبارخویش را به بهرام چوبین و از او به منوچهر پادشاه افسانه ای پیشدادی می رسانند، در امور لشگری و فرمانروایی بر سرزمین های تابع خویش بر امیران و فرماندهان ترک و عرب تبار اتکاء داشتند. تاش بکتوزن، فرمانده برجسته نظامی ایشان بعدها فرمانروایی خراسان را از سامانیان گرفت. ابو عمران سیمجوری ترک تبار والی سیستان بود و پسرش ابراهیم سیمجوری والی قهستان. سمرقند که تابع سامانیان بود، پایگاه فرمانروایان عرب ماوراء النهر به شمار می آمد. گروهی دیگر از امیران ایرانی و عرب تبار از جمله خوارزمشاهیان فریغونی، چغانیان، فریغونیان و شاهزادگان ختل در این دوران حکومت های محلی داشته اند. در این دوره دویست ساله که سرزمین پهنای ماوراء النهر، خراسان و سیستان در اختیار نخستین دولت های مستقل ایرانی قرار دارد و امیران، سپهسالاران، جنگجویان و فرمانروایان عرب، ایرانی و ترک تبار بر سر فرمانروایی محلی در گوشه و کنار این سرزمین، گاه در ستیز و گاه در اتحاد اند، بخارا که اینک از شهرهای ازبکستان است، به کانون تجدید حیات فرهنگی و سیاسی ایران تبدیل می شود و زبان فارسی از ماوراء النهر، خراسان و سیستان به چهارسوی این سرزمین گسترش می یابد.

در درازای سه دهه پس از قیام ابومسلم خراسانی و فروپاشی خلافت امویان تا هنگام سیادت مطلق سلجوقیان، کانون، فرهنگ و ادب ایرانی در خوارزم، بخارا و سمرقند است. ولی ایرانی ترین دولت های این دوران و تندروترین قیام ها در برابر سیادت اعراب در نواحی غیر «فارس» سیستان، تیرستان، گیلان و آذربایجان برخاسته اند: یعقوب لیث درسیستان، بابک در آذربایجان، مازیار، ماکان کاک، اسفار پسر شیرویه و مرداویج پسر زیار در تیرستان و گیلان. اسفار پسر شیرویه ری را فتح کرد و درقروین مردم را از خواندن نماز بازداشت و مؤذنی را از فراز مناره به پایین افکند و سرانجام به دست مرداویج زیاری به قتل رسید. همین مرداویج ری، اصفهان و خوزستان را فتح کرد. در اصفهان مراسم باستانی جشن سده گرفت و در مداین به رسم شاهان ساسانی بر تخت نشست و در همانجا پیش از لشگرکشی به بغداد به دست غلامان ترک تبارخویش کشته شد. پسران بویه که ماهیگیری در دیلمان بود، پس از به قدرت رسیدن تبارنامه جعلی برای خویش ساخته و تبار خویشان را به بهرام گورو پادشاهان قدیم ایران رساندند. همینان بغداد را فتح کرده و خلیفه عرب را تابع قدرت خویش ساختند. با این حال، هیچ یک از ایشان را نمی توان با هزارمن سرخاب و سفیداب، نمایندگان برخیزی «قوم فارس» به شمار آورد. درچالش هیچ یک نشانی از کوشش برای تشکیل حکومتی که خویشان را پارتی یا پارسا تبار بداند و به بازگرداندن پادشاهی و اقتدار و سیادت پارتها یا پارسیان همت گمارد نمی یابیم. همه این چالش ها، نشانی از مقاومت سیاسی و فرهنگی مردم ایران از تبارها و پیشینه های گوناگون در برابر اشغالگران عرب و ستم فزاینده ایشان است.

به دولت صفاریان، سامانیان پایان دادند و بنای فرمانروایی سامانیان را سرداران ترک تبار ایشان چون بکتوزون و البتکین سست کردند و البتکین و فرزندانش بر خرابه بخشی از پادشاهی سامانیان، سلسله شاهان غزنوی را بنا نهادند. بخش دیگری از سرزمین سامانیان در ترکستان و ماوراء النهر به دست گروهی دیگر ازقبایل ترک تبار افتاد و بغراخان قراخانی و خواهرزادگانش، احمد و نصر ایلک خان، فرمانروایی ایلک خانان آل افراسیاب یا ملوک خانیه را بنانهادند. از شگفتگی های روزگار نیز یکی این است که آل افراسیاب تورانی که در در اساتیر ایرانی به دشمنی با ایرانیان شهرت یافته اند، به تجدیدحیات

فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در قلمرو فرمانروایی خویش شتاب می بخشند و حوزه فرهنگ ایرانی و زبان فارسی را تا کاشغر و پلاساغون که اینک بخشی از ترکستان شرقی در خاک چین است، گسترش می دهند. در روزگار فرمانروایی ایشان، زبان فارسی گسترشی بی سابقه می یابد و فارسی سرایان برجسته ای چون شمس طیبی، رشیدی سمرقندی، عمیق بخارایی، سوزنی سمرقندی و رضی الدین نیشابوری مورد پشتیبانی ملوک خانبه قرار می گیرند.

در آن هنگام که فردوسی تاریخ افسانه ای ایران را در قالب شاهنامه می ریخت، همه سرداران و بیشتر درباریان سلطان محمود غزنوی از میان ترکان ماوراء النهر و غزنه برخاسته بودند. به گفته تاریخ بیهقی که در روزگار چیرگی ترکان غزنوی و سلجوقی نوشته شده، اگرچه در تمام دوران پادشاهی سلطان مسعود و محمود غزنوی همه امرا و سپهسالاران لشکر ترک تبار اند، اما هریک منشی فارسی زبان دارند و نوروز و مراسم باستانی رواج گسترده دارد. زبان فارسی نیز برای نخستین بار به تدبیر و حکمت ابوالعباس فضل اسفراینی نخستین وزیر سلطان محمود زبان رسمی دیوان شد. وقتی نماینده خلیفه بغداد به دربار غزنوی، نامه و پیام خلیفه را به سلطان مسعود غزنوی می دهد، نخست متن عربی و سپس ترجمه آن به فارسی خوانده می شود و نه ترکی.

دولت غزنوی، نخستین دولت ترک تبار ایرانی پس از اسلام است که در امور کشورداری، کم یا بیش رسم و آیین دولت سامانیان را که سبکتکین ایشان را برانداخته بود، دنبال می کند و محمود غزنوی نخستین پادشاه دوره اسلامی است که از او با نام سلطان یاد شده است. شایان اشاره است که اگرچه سبکتکین، پایه گذار این سلسله و پدر سلطان محمود به روایتی از قبیله ترک برسخان (یا برسغان) و به روایتی دیگر از میان ترکان قرلق برخاسته و جای تردید نیست که در جنگ قبایل ترک اسیر شده و به برده فروشی در چاچ فروخته شده و از آنجا به غلامی الپتکین از فرماندهان نظامی سامانیان درآمده است، با این حال پادشاهان غزنوی تبارنویسان دربار خویش را برآن داشتند که تبارنامه جعلی برای ایشان بنویسند و تبار غزنویان را به یزدگرد سوم ساسانی برسانند.

نخستین دولت سراسری ایران پس از سیادت اسلام را سلجوقیان بنا کردند که خود تیره ای از ترکان غز بودند. پنج سلسله از میان سلجوقیان در خراسان، کرمان و ایران مرکزی، تا ناحیه سوریه و بخش هایی از ترکیه کنونی به مدت دوقرن حکومت کردند. سلجوقیان به سیادت بیشتر حکومت های محلی غیر ترک تبار در ایران پایان دادند و سیادت قطعی حکومت های ترک تبار بر ایران نیز از سال 431 (میانه سده یازدهم میلادی) که سلجوقیان بر خراسان چیرگی یافتند آغاز می شود. با این حال گرایش به افتخار نسبت به تاریخ و سنن ایران پیش از آمدن اعراب آنچنان نیرومند است که سلجوقیان نیز برای خود تبارنامه ساخته و پیشینه خویش را به افراسیاب رساندند. از شگفتی های روزگار یکی نیز این است که چیرگی آل سلجوق بر بخش گسترده ای از فلات ایران، از یک سو سیادت دیرپای حکومت های ترک تبار اتابکان را در بخش های مهمی از ایران به دنبال داشت و از دیگر سو حوزه زبان فارسی را که اینک در خراسان و ماوراء النهر چیرگی یافته بود، به سرتاسر ایران و آسیای صغیر گسترش داد و ادب فارسی را به چنان اعتباری رساند که تا میانه قرن شانزدهم میلادی، زبان ادبی دربار و دیوان عثمانی فارسی بود و نه عربی یا ترکی.

در این روزگار از یکسو خرد ستیزی به یاری کسانی چون امام محمد غزالی به اوج می رسد و نظام اتابکی و سیادت متکی به ترک تباری رواج می یابد و از دیگر سو، زبان و ادب فارسی تنومند ترمی گردد! تنها فرمانروایی های غیر ترک تبار این روزگار حکومت کردان شبانکاره در بخش هایی از فارس و دولت خداوندان الموت در جنوب دریاچه خزراند. اگر منطق هواداران این نظریه را که زبان فارسی از سوی ملت سیادت طلب فارس و شونیست های فارس تبار بر ایرانیان تحمیل شده بپذیریم، این خداوندان الموت اند که از دروازه و حصار قلعه هایشان در بلندیهای مازندران به همراه کردان شبانکاره از جلگه های استخر و نیریز، روزگار را بر ترک تباران سلجوقی و خوارزمشاهی سیاه کرده و زبان فارسی را بر حلقوم ایشان فرو برده اند! و یا شاید ابوالعباس فضل اسفراینی که پس از دهسال وزارت محمود غزنوی به فرمان او به قتل رسید، از آن چنان نیروی اسرارآمیزی برخوردار می بوده که نخستین پادشاه ترک تبار ایران را واداشته که زبان فارسی را زبان رسمی دیوان و دربار سازد. هیهات که «گرتوقرآن به دین نمط خوانی، بیری رونق مسلمانی!»

نمونه دیگری از نفوذ ادب فارسی و فرهنگ ایرانی، شیروان و گرجستان در حاشیه فرمانروایی سلجوقیان است. خاقان شروان که تبار خویش را به انوشیروان می‌رساندند، از میانه قرن پنجم میلادی پس از فروپاشی دولت عرب تبار شیپانی تا هنگام آمدن تیمور به ایران بر بخش‌های مهمی از قفقاز یا جمهوری‌های آذربایجان و گرجستان کنونی پادشاهی داشته‌اند. فریبز، منوچهر، افریدون، فرخزاد، گرشاسب، کاووس و هوشنگ از شمار شاهان ایشان‌اند. در همان دوران پادشاهی منوچهر پور فریبز مشهور به خاقان کبیر است که شروان به یکی از کانون‌های مهم فرهنگ ایرانی تبدیل می‌شود. از ادیبان دولت او شاعران پارسی‌گویی چونان نظامی گنجوی، فلکی شروانی و خاقانی‌اند که او تخلص خویش را از همان نام خاقان برگرفته است.

مناسبات قومی و تباری چه در فرمانروایی دولت‌های مستقل و نیمه مستقل ایرانی مانند سامانیان، صفاریان، زیاریان و بوییان و چه در دولت‌های ایرانی ترک تبار غزنویان و سلجوقیان و نیز فرمانروایی‌های ترک و عرب تبار محلی، بر این گواه است که سنت فرمانروایی در ایران اگرچه با خویشاوندی و مناسبات قومی و ایلپاتی پیوند دارد، اما فرمانروایی متکی بر سیادت یک تبارنژادی بسیار محدود و پراکنده است. فخرجویی به عرب تباری که از سوی فاتحان مسلمان رواج داشت، به تدریج در میان هزاران مهاجر عرب تبار به دوردست‌ترین نقاط ایران، از رونق افتاد. مرداوچ زیاری که دشمنی با تازیان و بازگشت به سنت‌های ایران کهن را دنبال می‌کرد، خوش درخشید ولی دولتی مستعجل داشت. نظام اتابکی متکی بر سیادت ترک تباران بزودی رنگ باخته شد. طوایف عرب شیپانی که پس از آمدن اعراب به شیروان قفقاز کوچیدند، به زودی به سنت فرمانروایان این سرزمین در روزگار پیش از اسلام به شروانشاهان شهرت یافتند. فرمانروایانشان که نخست نام‌هایی عربی چون خالدبن یزید، هیثم ابن خالد و احمدبن احمد داشتند، پس از گذشت چند نسل نام‌هایی چون منوچهر، قباد، سالار، فریبز و افریدون شروانشاه یافته و زبان عربی از میانشان رخت بر بست.

سوی دیگر این فرایند این است که خوارزم که سرزمین باستانی آریاییان بود، در حوزه اجتماعی و سیاسی به تدریج سیمای ترکی یافت ولی همچنان در شمار یکی از کانون‌های مهم فرهنگ و ادب ایرانی باقی ماند. آخرین پادشاهان خوارزمشاهی، ترک تبار بودند و پرچم جدال‌نهایی در برابر لشکر مهاجم مغول به ماوراءالنهر ایران را نیز همین فرمانروایان ایرانی ترک تبار برافراشتند که به کشته شدن جلال‌الدین منکبرنی (خال بر بینی) آخرین پادشاه خوارزمشاهیان و فروپاشی پادشاهی ایشان انجامید.

ایلغار مغولان به فلات ایران از یکسو عناصر قومی تازه‌ای را به ایران آورد و از دیگر سو فرایند پراکندگی، آمیزش و ستیز قومی و ایلپ را در ایران زمین شتابان ترساخت. صحرانشینان مغول که در آغاز کارشمارشان از چهل هزارچادر بیشتر نبود، به فرماندهی تموچین (بعدها چنگیزخان یعنی خان عادل نام گرفت!) با سرکوب کردن ترکان ایغور و قراختایی و فتح کاشغر و ختن، با پادشاهان ایرانی ترک تبار خوارزمشاهی همسایه شدند. سرانجام نیز با قتل جلال‌الدین منک برنی، خوارزمشاهیان برافتاده و ایران جزو قلمروی مغولان شد. ستیز دیرپای مغولان از هنگام آغاز لشگرکشی‌های ایشان نیز بیشتر با شاهان و امیران اقوام و قبایل ترک تبار مسلمان است که از سرزمین ترکستان شرقی کنونی تا ترکیه کنونی و نواحی جنوب ارال و ماوراء قفقاز پراکنده بوده‌اند و نه با مردمی موهوم به نام ملت فارس!

در آن هنگام که مغولان به کار خوارزمشاهیان در ماوراءالنهر و خراسان پایان میداده‌اند، دیگر بخش‌های سرزمین ایران صحنه تاخت و تاز و جنگ میان اتابکان ترک تبار و امیران محلی است. درروزگار سعدی، شیراز را سعد زنگی و دیگر اتابکان فارس اداره می‌کنند. ستیز ایشان با اتابکان آذربایجان که بر اصفهان و همدان فرمانروایی دارند، حمله اتابک مظفرالدین اوزبک را به شیراز و تاراج و کشتار مردم این شهر را به دنبال دارد.

هلاکو، فرزند تولی، فرزند چنگیز، در کوتاه زمانی خاک ایران را توبره سپاهیان خود ساخت، به حکومت اتابکان سلجوقی پایان داد، و به جای دنبال کردن سنت پیشین که گماشتن حکام ولایتی از سوی قان مغول بود، فرمانروایی ایران را میان فرزندان خویش تقسیم کرد و ایلخانیان اینگونه آغاز شدند. با این حال پس از دوره‌ای کوتاه، روال فرمانروایی در ایران به همان سنت دیرینه بازگشت: ایلخانیان نیز مانند فرمانروایان پیشین و دولت‌های پس از ایشان، امیری را بر سر هر ولایت و ناحیه می‌گماشتند و در برابر دریافت پول، ایشان را بر جان و هستی ساکنان آن دیار حاکم می‌ساختند.

نگاهی به فارس در این روزگار بی فایده نیست. شیراز در این روزگار از کانون های مهم فرهنگ ایرانی است. حافظ و عبید زاکانی در این روزگار در شیراز می زیسته اند. به اعتبار جامع التواریخ رشیدی از اواخر قرن هفتم تا سال هفتصد و بیست و پنج هجری، حکومت فارس از سوی کیخاتو خان، ایلخان مغول، به خانواده عرب تبار شیوخ طیبی واگذار شده است. ایالت فارس و جزایر آن و املاک خالصه ایلخانی را نخست «به مبلغ هزار تومان مغولی [هریک تومان مغولی ده هزار سکه زر] به مدت چهار سال به او مقاطعه دادند و او وجه مقاطعه سال اول را نقد پرداخت که دیگر نواب و عمالی از طرف ایلخانیان به اطراف فارس نفرستند.» (تاریخ عصر حافظ) پس از کشتن آخرین شیوخ طیبی به دست امیر چوپان، امیرالامرای بیدادگر ایلخانی، ایلخان مغول حکومت فارس را به کردوجین، دخترمنگوتیمور و همسر سیور غتمش قراختایی داد! این خاتون پس از کشته شدن سیور غتمش، و سه شوهر دیگر سرانجام همسر همان امیرچوپان یادشده گردید و امیرتالش فرزند امیرچوپان بر فارس و کرمان حاکم شد. امیرتالش از سوی خود و باز درقبال مقاطعه، حکومت فارس را به شرف الدین اینجو داد که از گردانندگان املاک مخصوص ایلخان بود. پس از سال ها جنگ و ستیز میان مدعیان متعدد مغول بر حکومت فارس، دولت ابواسحاق اینجو، فرزند شرف الدین را مبارزالدین محمد یکی از امرای عرب تبار ایلخانی که حکومت یزد را داشت واژگون ساخت و خود به یکی از خونریزترین شاهان فارس و کرمان تبدیل شد و پس از سال ها عیش و میخوارگی، به قول نویسنده مواهب الهی «گلبانگ میخواران به دعای دینداران عوض یافت». عابد و زاهد گشت و میخانه ها بیست و خمره ها بشکست. شمار کسانی را که به دست خود حد شرعی زده و سربریده است بیش از هشتصد نوشته اند. پس از مرگ او نیز سرتاسر فارس و کرمان صحنه تاخت و تاز و جنگ میان فرزندان او و میان امیران ده ها ایل و طایفه است.

این چنین است سیمای اجتماعی و سیاسی سرزمینی که قرار است مُلک پرورنده ملت سیادت طلب فارس باشد. درفغان از ستم همین مبارزالنّین محمد است که حافظ بانگ برمی آورد که «تازیان را غم احوال گرانباران نیست، پارسایان (یعنی ایرانیان) مددی تا خوش و آسان بروم.» بارگران ستم ایلخانان مغول و دست نشاندگانشان در فارس و ناامیدی از روزگار درحکومت مبارزالدین محمد که به قول جامع التواریخ حسنی «القصة شمشیر بی محابا کشیده و خلاق را از میان بر می داشت»، تابجایی است که حافظ به آمدن آن ترک سمرقندی (تیمور) امید می بندد. هرچند که تیمور نیز برخلاف امید حافظ هرآنچه را که فرزندان و سرداران چنگیز خراب نکرده بودند، ویران ساخت و از کله منارها ساخت.

نتیجه این که اگر کوچ قبایل آریایی به فلات ایران در هزاره های پیش از میلاد، سیمای پیش آریایی ساکنان این سرزمین را دگرگون کرد و آریایی هارا بر فلات ایران چیره ساخت، اینک در درازای نهصد سالی که از آمدن اعراب مسلمان به ایران و کوچیدن عشایر عرب به دورترین شهرها و روستاهای ایران آغاز می شود و کوچ گسترده قبایل و ایل های ترک و ترکمان و اوزبک و دیگر تبارهای قومی و سپس ایلغار قبایل مغول را به دنبال دارد، سیمای آریایی جامعه ایران از بنیاد دگرگون می شود و حاصل این آمد و رفت ها، جنگ و ستیزها، تاخت و تازها و آمیزش های گسترده قومی و ایلی به تدریج فرش هزاررنگ پرنقش و نگاری است که بافت اجتماعی ایران را در آستانه تشکیل دولت صفوی می سازد. ایران به راستی آمیزه ای رنگارنگ از سدها ایل و طایفه و قبیله با پیشینه های نژادی و قومی گونه گون میشود. پس همه این تیره ها و تبارها، ایل ها و طایفه ها، از هرکجا که برخاسته و از هر دیار که آمده باشند، به سهم خویش، کم یا بیش در فراهم آوردن آن نیک و بدی که ما اینک تاریخ، سنن، فرهنگ و ادب و سرانجام بافت و پود جامعه ایرانی می خوانیمش، شرکت داشته اند.

یکی از برجسته ترین وجوه توانایی، تنومندی، ایستایی و ماندگاری ایران نیز همین آمیزش های گاه داوطلبانه و بیگاه اجباری شهروندان و وابستگان به همه این تیره های قومی و ایلی و احساس مالکیت ایشان بر دار و ندار فرهنگی و سیاسی این سرزمین است.

توانایی های دیرپا و تاریخی زندگی شهروندی در ایران و نیرومندی فزاینده فرهنگ برخاسته از این دیار به گونه ای است که قبایل مهاجم عرب، ترک و مغول که از سرزمین هایی با سنت ضعیف شهرنشینی به ایران آمده و گنجینه فرهنگی و مناسبات اجتماعی شان از ساکنان سرزمین اشغال شده ناتوان تر است، دیر یازود با فرهنگ سرزمین اشغال شده آمیزش می یابند و به پرورش و تنومندی آن می پردازند. کشورگشایان، آیین کشورداری را از مغلوب شدگان می آموزند و زبان مردم مقهور را، زبان ادب و دیوان خویش می سازند. در سرتاسر تاریخ هزارو سیصد ساله پس از آمدن اعراب تا فرارسیدن انقلاب

مشروطه، یک سند، یک برگ کاغذ، یک نمونه مانده در خاطره ها نیست که گواهی باشد بر تحمیل زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به ضرب شمشیر ویا با توسل به زور بر ساکنان این سرزمین پهنآور. من در بخش دیگری از این نوشتار، به درازا به این مهم خواهم پرداخت.

امویان، پس از فتح ایران، سنت بیعت برای گزینش خلیفه را عملاً به کنار نهادند و الگوی پادشاهی ساسانیان را به عاریت گرفتند. نظام مالیاتی ایشان یکسره برگرفته از نظام مالیاتی سرزمین مفتوح بود. در دوره عباسیان بزرگترین مقامات دولتی از آن ایرانیان شد و شوکت بسیاری از ایشان بر خلیفه فزونی یافت. غزنویان و سلجوقیان که از تبار اقوام ترک فلات ایران برخاسته بودند، با مردم غیر ترک آمیزش یافته و اداره روزمره حکومت خویش را به فرهیختگان ایرانی غیر ترک دادند. حامیان فرهنگ ایرانی و پاسداران زبان فارسی شدند و دوره حکومت ایشان به یکی از دوران های مهم اوج گیری فرهنگی ایران تبدیل گردید. فرزندان و نوادگان هلاکو، در کوتاه زمانی به دین سرزمین مغلوب روی آوردند. الجایتو که از مادری مسیحی (اورک خاتون سوگلی حرم غازان خان) زاده شده، غسل تعمید دیده و به افتخار پاپ نیکلاس سوم، نیکلای نام گرفته بود، به دست علامه حلی مسلمان شیعی شد و سلطان محمد خداپسند نام گرفت. بایسنقر، فرزند شاهرخ و نوه تیمور، خوش نویسان را از سراسر ایران به استرآباد آورد و به سرپرستی خوش نویس معروف، جعفر بایسنقری، به گردآوری و نسخه نویسی نوشته های فارسی پرداخت. ترتیب، تذهیب و نقاشی شاهنامه و نوشتن مقدمه ای برآن در روزگار او انجام شده و از اینرو به شاهنامه بایسنقری شهرت یافته است. نواده صحرائشینان مغول، در کوتاه زمانی یکی از خوشنویسان بزرگ تاریخ ایران شد.

نشانه های این فرایند فزاینده آمیزش و ستیز قومی که پس از ایلغار مغول شتابان تر شده، بیش از پیش درآستانه تشکیل دولت صفوی و سپس درکشور داری ایشان آشکار است.

سیمای سیاسی ایران پیش از تشکیل دولت صفوی چنین است: سرتاسر نواحی شرقی ایران از فارس، عراق کنونی، آذربایجان و بخش های بزرگی از ترکیه کنونی، صحنه ستیز میان دواتحادیه از طوایف ترکمان است. قراقویونلو (سیاه گوسپندان) که ترکمانانی از تبار غزهای آسیای میانه و شیعی مذهب اند به حکومت ایلخانان مغول آل جلایر پایان دادند. آق قویونلو(سپید گوسپندان) نیزاتحادیه ای از طوایف ترکمان از جمله بایندر و بیات و سنی مذهب اند. سرانجام نیز اوزون حسن یا حسن بیگ، نوه قراعثمان آق قویونلو، جهانشاه قراقویونلو را شکست داد وفرمانروایی ایشان را منقرض کرد و سیادت ترکمانان آق قویونلو را از آذربایجان، دیاربکر، کردستان و عراق تا مرز خلیج فارس گسترش داد. الوند بیگ ترکمان و مراد بیگ ترکمان را که جانشینان یعقوب بیگ ترکمان (فرزند اوزون حسن) بودند، شاه اسماعیل صفوی در پیشاپیش اتحادیه قبایل ترک تبار قزلباش شکست داد و پادشاهی آق قویونلو را که شاه اسماعیل با ایشان خویشاوند بود، برانداخت. سرتاسر ماوراءالنهر، خراسان و سیستان بیشتر در اختیار شیبیک خان (محمد شاه بخت خان شیبانی) فرزند بوداق شاه، خان و پادشاه قبایل شیبانی اوزبک است که تبارشان به شیبان، فرزند جوجی خان و نوه چنگیز می رسید. اگرچه بخش هایی از این سرزمین پرورنده زبان فارسی در قلمرو بازماندگان سلطان حسین بایقرا، امیر ذوالنون ارغونی و عمرشیخ بابر است.

در آستانه تشکیل دولت صفوی، امکان فروپاشی ایران و تقسیم آن میان امپراتوری عثمانی و متحدان ترکمان ایشان و امرای قبایل اوزبک به دلیل قدرت گیری ترکمانان آق قویونلو، چشم اندازی امپراتوری عثمانی که در اوج قدرت بود و تاخت و تاز قبایل اوزبک و ستیز میان صدها ایل و تیره قومی در گوشه و کنار ایران، بیش از پیش افزایش یافته بود.

از این نظر، نقش تاریخی دولت صفوی در یکپارچه کردن ایران و ایستادگی در برابر امپراتوری عثمانی در شرق و قبایل اوزبک در غرب و شمال غربی، جایگاهی ویژه در چالش تشکیل دولت ملی در ایران دارد. این که شاه اسماعیل با اتحاد ایل های ترک تبار قزلباش نخستین دولت سراسری ایران را پس از ایلغار مغول بنا می نهد و نیروی نظامی قزلباشان متعصب که به دین و تبار قومی خویش سخت پایبند بوده اند، در پیشاپیش نیروی صدها طایفه و ایل دیگر، به کانون ایجاد یک دولت واحد در ایران تبدیل می شود؛ و اینکه دولت برخاسته از شمشیر ترک تباران قزلباش که از سخن گویی به فارسی ابا داشته اند، در کوتاه مدتی، پاسدار هماهنگی و یگانگی سیاسی و فرهنگی ایران می گردد، نه تنها گواهی از توانایی های شگرف مناسبات قومی و تباری در ایران است، بلکه در چالش های بعدی برای تشکیل دولت ملی مدرن ایران نیز نقشی مهم ایفا می کند.

از شگفتی های سیمای قومی ایران نیز یکی این است که ترکمانان سنی مذهب آق قویونلو در راستای ستیز خویش با شیعی مذهب قراقویونلو، به پشتیبانی صوفیان اردبیل و اجداد شاه اسماعیل برمی خیزند. سلطان جنید، پدر بزرگ شاه اسماعیل صفوی، با خواهر اوزون حسن پادشاه آق قویونلو در دیاربکر ازدواج می کند. به دآوری مینورسکی در یادداشت های او بر تذکرة الملوك، متعصب ترین پشتیبانان شیوخ اردبیل یا اجداد شاه اسماعیل صفوی نیز از میان ترکمانان روم (آسیای صغیر) و شام (سوریه) بودند. با این حال پایگاه قدرت صوفیان ایل های استاجلو، تكلو، بهارلو، شاملو، افشار، قاجار و دوالگردلو (که به نام عربی آن ذوالقدر معروف اند) و ده ها ایل کوچکتر ترک تبار است.

چگونگی این دگردیسی را که نخستین دولت متحد ایران پس از مغول به اعتبار اتحاد قزلباشان و دیگر ایل های ترک تبار و ستیز میان آق قلیاق و قزل قلیاق (آق قلیاق، صفتی بر اوزیکان است در برابر قزل قلیاق یا سرخ پیشانی یا قزلباش) شکل گرفته و با پشتیبانی ترکان آق قویونلو قوام یافته و بر گور فرمانروایی اوزبکان شیبانی و ترکمانان قراقویونلو، سیادت خویش را استوار کرده ولی پس از چندی به عامل سیادت دولتی و فرهنگی و ستم ملی ملت مفروض فارس علیه ترک تباران و کردان و اعراب و دیگر ساکنان ایران تبدیل شده است، تنها منادیان این گونه دآوری های فرومایه پاسخ توان گفت.

کافی است که به نوشته های تاریخی این دوران از جمله عالم آرای عباسی، ذیل تاریخ عالم آرای عباسی و به ویژه خلاصه السیر نوشته محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی بنگریم تا میزان نفوذ قزلباشان را از یکسو و مجتهدان و روحانیون شیعی مذهب را از دیگر سو در ساختار فرمانروایی در دولت مرکزی و حکومت های محلی روزگار صفویان دریابیم. سوی دیگر سامان دولت در این روزگار، سرکوب نافرمانی قبایل و طوایف اوزبک، ترکمان، کرد و عرب است. لشگرکشی شاه صفی فرزند شاه عباس به اعتبار شمشیر یساقچیان و قورچیان قزلباش و فتوای علما در لشگرکشی به همدان و کردستان، سرکوبی قبایل ترکمان در قراباغ و گنجه به دست گرگین بیگ و سرکوبی «جماعت ترکمان» به دست خسروخان بیگریگی و امرای قولیگی، نموداری از سیمای ایران در این روزگار است. تیغ تیز دولت ترک تبار صفوی، هیچ تیره قومی و نژادی را از مرحمت خویش محروم نمی سازد. مراد این خونریزی ها نیز سیادت پادشاه صفوی و بقای تاج و تخت و عیش و نوش دربار حاکم است و نه پاسداری از سیادت قومی ترک تباران.

از این پس، فرایند همزیستی، کوچ و آمیزش تیره های قومی در ایران شتابان تر شد. با این تفاوت که اینک در کنار فرهنگ مشترک ایرانی و زبان فارسی که داوطلبانه و به دلیل توانایی هایش به زبان مشترک ادبی و دیوانی دوره هفتصد ساله پیش از شاه اسماعیل و اسلاف او تبدیل شده بود، عنصر فرهنگی دیگری این بار به اجبار به وجه مشترک اتحاد ساکنان فلات ایران تبدیل شد. و این عنصر مذهب شیعه دوازده امامی جعفری بود که شاه اسماعیل و جانشینانش به ضرب شمشیر بر اکثریت سنی مذهب ساکنان ایران و حتی بر پیروان شیعه غیر دوازده امامی تحمیل کردند و با این اقدام تبعیض دینی صورت دیوانی و قانونی یافت.

دولت صفویان را هجوم کوتاه و زودپای افغان ها از پای درآورد. با این حال بر خرابه دولت صفوی نیز امیر یکی از طوایف قزلباش، دولت افشار را به پشتیبانی و در اتحاد با صدها ایل و طایفه دیگر بنا نهاد و به سنت حفظ دولت یکپارچه صفویان ادامه داد. همین ایل افشار و پیشینه آن، نموداری برجسته از پراکندگی قومی و ایلی در ایران است. اگرچه تاریخ نویسان ممدوح دوره افشار و قاجار، به نادرست نسبت این ایل را به مغولان رسانده و اصرار دارند که افشاران به همراه مغولان به ایران آمده اند، اشاره به ایل افشار قرن ها پیش از آمدن مغولان در نوشته های تاریخی وجود دارد. از ترکمانان نبوده، از گروه ترکان غربی اند و با خزرها و قیچاق ها خویشاوندی دارند و دستکم از یک سده پیش از اسلام در ماوراء قفقاز می زیسته اند. از دوره سلجوقیان دسته هایی از ایشان به سرزمین های داخلی ایران آمده اند. شمله نامی از افشاران در همین دوره در بخش های از خوزستان فرمانروایی داشته است. شاه عباس دسته هایی از ایشان را در همدان، قزوین، خراسان، قم و ساوه پراکنده کرد. به گفته میرزا مهدی استرآبادی منشی الممالک نادرشاه در جهانگشای نادری، ندرقلی بیگ از افشاران ساکن دره دستگرد در دره گز خراسان است. در این دوره خراسان، قلمرو تیره هایی از اقوام تاجیک، افشار و اوزبک و دیگر اقوام ترک و مغول است. تاریخ نویسان این دوره نیز ساکنان غیر مغول و غیر ترک تبار خراسان را تاجیک می خوانند و نه فارس!

برخرا به دولت افشاران نیز لرهای فیلی دولت زودگذر زندیه را بنا نهادند تا بار دیگر به دست بازماندگان یکی دیگر از قبایل ترک تباری که به قزلباشان پیوسته بودند واژگون شوند. ایل زند را نادرشاه افشار سرکوب کرده و از ملایر به دره گز خراسان کوچانده بود.

همین سلسله قاجار که نزدیک ترین دولت ترک یا مغول تبار به تاریخ معاصر ماست سخت قابل تعمق است. ایل قاجار یکی از طوایف قزلباش بود که نامشان برخاسته از نام یکی از روسای جلایر مغول به نام قجرویان است. شاخه ای از ایشان نخست به ترکستان آمده وگویا همراه هلاکو به فلات ایران و آسیای صغیر کوچیدند. تیمور کوشید تا ایشان را همراه افشاران از آسیای صغیر به ماوراء النهر بازگرداند. شاه عباس ایشان را به سه گروه تقسیم کرد. گروه نخست را در گنجه و ایروان سکنی داد که بعدها با نادرشاه پیمان بسته و به افشار قاجار شهرت یافتند. گروه دوم یا قاجار عضدانلو را به عنوان گارد مرزی در برابر ازبکان در مرو نشاند. و گروهی را به استرآباد یا گرگان کنونی آورد تا در برابر ترکمانان قرارگیرند. سرانجام نیز پس از یکسد و اندی سال ستیز میان دوشاخه یوخاری باش (شامل قبایل دولو، سپانلو، کهنه لو، خزینه دارلو، کرلو و قیاقلو) و اشاقه باش (شامل قبایل عزالدینلو، شامبیاتی، زیادللو، داشلو، قراموسانلو و قوانلو) در همین گروه سوم بود که شاهقلی خان، رهبر ایل کوچکتر اشاقه باش، استرآباد را فتح کرد و زمینه تشکیل دولت قاجار را فراهم ساخت و با متحد ساختن صدها ایل و تیره قومی دیگر دولت سدوینجاه ساله قاجار را بنا نهاد. بیشترین ستیزهای قومی این دوره سدو پنجاه ساله حکومت قاجاران نیز با ازبکان و ترکمانان در خراسان و با پاره ای از قبایل کرد در شرق ایران است.

حکومت قاجار ترک یا مغول تبار، آغاز فرایند پایان سنت دیرپای فرمان روابی متکی بر سیادت یا اتحاد قومی و ایلی در ایران است. در درازای این دوران است که مناسبات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ایران با اروپا و روسیه شتابان می شود. در همین دوران است که با پیدایش استعمار و رقابت فزاینده روسیه، نخست با فرانسه و سپس با انگلیس ایران صحنه نفوذ و تاخت و تاز دولت های خارجی می شود. هم اندیشه اصلاحات به منظور پیشرفت و قانون گرایی و هم اندیشه ناسیونالیسم ایرانی (و نه فارسی) در واکنش به نفوذ فزاینده روس و انگلیس در ایران و در افسوس بر واپسماندگی ایران از تمدن بشری از سوی کسانی که اینک از پیشرفت های اروپا باخبر شده اند، در همین دوران شکل می گیرد. منادیان نخستین اصلاحات و ناسیونالیسم ایرانی نیز از میان شاهزادگان و درباریان و دست پرورگان و میرزاهای همین خاندان ترک تبار اند. شاهزاده جلال الدین میرزا یکی از صدها فرزند فتحعلیشاه یکی از نخستین پرچمداران ناسیونالیسم ایرانی است. این پرچم را پس از جلال الدین میرزا، متفکرین قفقازی و آذربایجانی مانند آخوندزاده، کسروی تبریزی و تقی زاده بلند کردند.

انقلاب مشروطه به سنت فرمانروایی کهن در ایران پایان داد و زمینه تشکیل یک دولت مدرن ایرانی را فراهم ساخت. شاید اگر فرایند آمیزش قومی و قبیله ای هزار و اندی ساله ایران صورت نگرفته بود، فرارسیدن اندیشه های بازار و اقتصاد جدید می توانست به گونه ای که در اروپا به تشکیل ده ها دولت ملی متکی بر سیادت یک تیره ملی معین انجامید، ایران را هم به چندین کشور که در هر یک تیره قومی و ملی معینی سیادت فرهنگی و اقتصادی دارند، تقسیم کند.

اما فرایند ایران و بیشتر کشور های شرق در تشکیل دولت ملی، از فرایند اروپا پیشرفته تر بود. اروپا، به دلیل ساختار پیشرفته فئودالی اش، نتوانست به رقابت دائمی شاه نشین ها و سرزمین هایی که به ده ها زبان گوناگون سخن می گفتند پایان دهد. به همین دلیل نیز در سرزمینی که تنها سه برابر مساحت ایران است بیش از چهل کشور و دوک نشین ایجاد شد.

فرایند آمیزش قومی در ایران و شرق فرایندی به مراتب پیشرفته تر از اروپا بود و بر سیادت هیچ تیره ملی، به بهانه ملی استوار نبود. در واقع در هیچ دوره ای از تاریخ هزار ساله گذشته ایران، و حتی درسیاه ترین روزهای ایلغار مغول، سیادت مطلق یک تیره قومی بر ساختار دوام نیافت. حتی مغولان صحرانشینی که نخست جز یاسای چنگیز آیین و قانونی نمی شناختند، در کوتاه زمانی با فرهنگ جامعه ای که با شقاوت تمام به خرابی آن همت گمارده بودند، آمیزش یافتند و به پرورش آن فرهنگ پرداختند.

خود انقلاب مشروطه و نقش گیلان، مازندران، آذربایجان و عشایر فارس در پیروزی آن گواه همین پیشرفتگی آمیزش های قومی در ایران است. این آمیزش ها به تدریج با گسترش زندگی شهری، به حوزه

خانوادگی نیز گسترش یافت و رنگ پیشینه های قومی و تبار ایلپاتی افراد را بیش از پیش تضعیف نمود. ایل قاجار که سیادت خویش را به یمن شمشیر آغا محمدخان آغاز کرده بود، پاگیری و دوام خویش را بیش از هرکس به حاج ابراهیم کلانتر شیرازی و محمدحسین خان صدراصفهانی مدیون بود. پیوندهای بعدی خانوادگی ابراهیم کلانتر شیرازی و صدر اصفهانی و نیز شخصیت های بعدی قاجاریه مانند خانواده عرب تبار غفاری کاشان، سادات فراهان و میرزا آغاسی ایروانی و صدها خانواده پیوسته و یا پیوندیافته با قاجاران به بازمانده کمرنگ تبار ترکی یا مغولی قاجاران پایان داد.

به علاوه، اداره جامعه ایران به شکل محروسه که به ایل ها و طوایف نقاط مختلف ایران و به ویژه مرزنشینان ایران اختیاراتی گسترده می داد، از برخی نارضایتی ناشی از چیرگی انحصارطلبانه یک تیره قومی معین بر زندگی دیگر طوایف و تیره های قومی به شدت می کاست. چیرگی دیگر سران سنتی قبایل و عشایر بر بخش های مهمی از ایران، تا هنگام تشکیل دولت پهلوی و شکل گیری ارتش مدرن کمتر مورد پرسش دولت مرکزی قرار می گرفت. در واقع سنت اداره جامعه نیز اتحاد اقوام و ایل ها بود و نه چیرگی ملی و قومی.

هنگامی که ما به آستانه انقلاب مشروطه و جنبش شهروندی گری در ایران می رسیم، فرایند آمیزش قومی در ایران در پرتو پیدایش صنایع و تجارت جدید و رشد شهروندیگری نه تنها روبه رشد نهاده، بلکه همان گونه که خواهیم دید، چهره قومی ترک تبار دولت را کاملاً بیرنگ کرده است. به علاوه نخستین کانون های نواندیشی و تجدد خواهی نیز یکی در تهران و در میان اشراف اصلاح طلب، میرزاییان و درس خواندگان پیرامون دولت قاجار و تجار بود و دیگری در آذربایجان و قفقاز. آذربایجان به دلیل نزدیکی به قفقاز، استانبول و اروپا و پیدایش نخستین کارخانه ها در تبریز، قراچه داغ و خوی از بسیاری از نقاط ایران در پذیرش اندیشه های نو پیشرفته تر بود. فکر آموزش نو نیز از همین خطه برخاست. اگر فرایند تشکیل دولت ملی در ایران به آن گونه که در اروپا شکل گرفت، تحول می یافت، منطقی می نمود که با پیدایش صنعت و بازار جدید در آذربایجان و فرارسیدن فکر تشکیل دولت ملی، ناسیونالیسم آذربایجانی سر بلند کرده و در برابر دولت ضعیف مرکزی قرار گیرد. بالعکس، آذربایجان و روشنفکرانش، منادیان تحول در سراسر ایران و پشتیبانان تشکیل دولت نیرومند و قانونمدار ایرانی گشته و آینده آذربایجان را در آینده ایران یافتند.

در میان طبقه سوداگر جدید ایران نیز که در پاگرفتن انقلاب مشروطه نقش مهمی ایفا کردند و بازرگانان، صاحبان صنایع و بانکداران بعدی ایران نیز از میان ایشان بر می خیزند، هیچ نشانی از سیادت قومی و یا مانعی در برابر ورود به این طبقه نوپا به بهانه عدم وابستگی به تیره قومی و ایلی معینی نیست. تنها می توان گفت که بیشتر ایشان از مراکز مهم تجارت، صرافی و صناعت ایران یعنی تهران، تبریز و اصفهان و نیز به میزانی کمتر، کازرون و بوشهر برخاسته اند.

بنابر آنچه گفته شد، دستکم این است که تا تشکیل دولت پهلوی، سخن از سیادت سیاسی یک تیره قومی بر اقوام و ملل مفروض دیگر جز افسانه بیش نیست. ناگفته پیداست که دستکم از پایان قرن دهم میلادی (چهارم هجری) تا تشکیل دولت پهلوی در سال 1300 (1921) تقریباً همه دولت های حاکم بر ایران، ترک و مغول تبار بوده اند.

و اما تا آنجا که به تبعیضات فرهنگی و آموزشی در راستای تاریخ مربوط می گردد، باز پاره ای از مدعیان سرنا را از سر گشاد آن می زنند. راستی را این است که تا هنگام پیدایش دبستان و مدارس نو و به ویژه تا هنگام تشکیل دولت پهلوی، هیچ نظام آموزشی مرکزی و دولتی در ایران وجود نمی داشته که به یاری آن زبان و آموزش معینی بر آموزشگران تحمیل گردد. از این لحاظ همه ساکنان ایران در بهره برداری از بیسوادی و فقر آموزش برابر بوده اند! آموزش و بهره برداری از متون بیش از هرکس در اختیار دوگروه بوده است: ارباب دین از یکسو و دبیران و شاعران و کاتبان متفکران از سوی دیگر. همین گروه اخیر نیز آموزش نخستین خویش را در حوزه های دینی آغاز می کرده اند. پس از فتح ایران از سوی اعراب و از میان رفتن تدریجی زبان پارسی پهلوی، برای سال های دراز زبان عربی زبان دیوان و ادب ایران بود. با این حال و به رغم کوشش اعراب مسلمان و حتی توسط به این حدیث نبوی که گویا در بهشت هم به زبان قرآن گفتگو می کنند نتوانست مردم ایران را از گویش به زبان های ایرانی و بومی و سرانجام چیرگی زبان فارسی بر زبان عربی بازدارد.

بزرگترین سرمایه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایران وجود این بافت هزاررنگ قومی و فرهنگی است. باید با قبول حق همه شهوندان در توسل به زبان و فرهنگ مادری خویش و پروراندن آن فرهنگ و ارجدار کردن صدها فرهنگ و سنت قومی و بومی و محلی در ایران ایران را توانا تر ساخت و نه با برانگیختن دشمنی های قومی و سنتی به نابودی تارو بود هزاران ساله ایران پرداخت و از درون کشوری که در صورت توسل به دموکراسی و آزادی و پیوستن به کاروان تولید و تحول مدرن و با پذیرش کثرت فرهنگی، قومی و مذهبی می تواند به نیروی مهمی در سیاست و اقتصاد جهان تبدیل شود، ده ها نیمه کشور و شیخ نشین و حکومت های ضعیف و فقیر محلی بناکرد که بیشتر ایشان حتی به دریای آزاد نیز راه ندارند.

محمد امینی

بیست و پنجم اکتبر 2005

m.amini@cox.net

Copyright © by M. Amini, 2005